

عبدالملك، ملك مرا ضبط کرده است، عمر همانطور سر با فرمان داد دفتر خالصه را بیاورند و چون آوردند نوشته شده بود که ولید بن عبدالملك ملك فلان شخص را باسم خالصه ضبط کرده است. عمر گفت این ملك را از دفتر خالصه حذف کنید و به صاحبش رد کنید و دو مقابل هزینه شاکی از ولید بگیرید و بشاکی بدهید.

مأمون روزهای یکشنبه هر هفته در دیوان مظالم می نشست و بشکایات مردم می رسید، در یکی از آن روزها پس از پایان رسیدگی ازجا برخاست، و بطرف کاخ سلطنتی عزیمت کرد. وسط راه زن ژنده پوش ژولیده ای سر راه را بر او گرفته از عباس پسر مأمون شکایت کرد، مأمون همان آن پسر خود را احضار کرد. و پس از رسیدگی بنفع آن زن ستم دیده حکم داد، مهتدی عباسی چنانکه گفته شد آخرین خلیفه عباسی بود که شخصاً بدیوان مظالم می آمد. و پس از وی خلفاء رسیدگی بشکایات را بدست وزیران می سپردند، چنانکه مأمون نیز گاهی بهیحیی بن اکنم قاضی القضاة بغداد را بآن کار میگماشت. و معتصم عباسی احمد بن داود را مأمور آن عمل نمود.

اول کسی که در مصر بدیوان مظالم توجه کرد احمد بن طولون بود. و همینکه در سال ۲۵۷ حکمران مستقل مصر شد هفته ای دو روز بشکایات عمومی می رسید، پس از احمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین می کردند تا بشکایات مردم برسند، خلفای فاطمی پس از فتح مصر و بنای قاهره بدیوان مظالم توجه کردند و جوهر فاتح مصر و سردار نامی آنان بجای خلیفه در دیوان مظالم جلوس می کرد و احکام را بدست خود امضاء مینمود. پس از آن خلفای فاطمی قاضی القضاة مصر یا یکی از امرای عالیقدر کشور را برای مظالم تعیین می کردند، همینکه قدرت خلفای فاطمی رو بضعف گذاشت و امیران و وزیران همه کار شدند خود آنها (وزیران) بشکایات مردم می رسیدند و مشهورترین آنها امیر الجیوش است. این وزیر (امیر لشکران) دادگر روزهای معینی بدیوان مظالم می آمد و جارچیان در دیوانخانه فریاد میزدند: ای ستم دیدگان بیایید تا داد شما را بستانیم. و مردم از اطراف بدیوانخانه می شتافتند.

(دارالعدل). در زمان پادشاهان ابوبی معلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس

شد و در روزهای معین سلاطین ابوبی بدارالعدل آمده داد خواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی که اصلاً ترك بود، پیش از ابوی بیان در شهر دمشق دارالعدل تشکیل داد، پس از ابوی بیان سلاطین مماليك بدارالعدل می آمدند و با احترام و مهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند. سلاطین مماليك در روزهای رسیدگی از تخت فرود می آمدند و پهلو به پهلو مردم روی نیمکت هامی نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید، سپس قاضی القضاة مذاهب چهارگانه اهل تسنن در طرف راست سلطان می نشستند. و نماینده بیت المال و نگاهبانان و کارمندان و مأمورین دیگر در اطراف سلطان می ایستادند، و یکی از آنان شکایت ها را میخواند، و سلطان مطابق دستور و نظر قضاة دستور اجرای حکم را صادر میکرد.

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیار داشتند و هر کس از هر کس ولو فرزندان و نزدیکان آنها شکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند. موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است که صحت این گفته را تأیید میکند، و طوری اینموضوع عادی بود که فرمانروایان اسلام آنرا جزء فریضه حتمی خود میدانستند و اگر خلیفه در موقع معهود برای دادرسی حضور نمی یافت صدای مردم بلند میشد و همه جا آه و ناله میکردند که خلیفه يك روز یا چند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره ای از خلفا موضوع تظلم مردم را بچند شعبه تقسیم کرده بودند، مانند شعبه رسیدگی بشکایات از لشکریان یا مأمورین کشوری و غیره.

اجرای امور حسبی يك نوع وظیفه مذهبی بوده که مردم را از انجام

امور حسبی

پاره ای کارهای ناپسند مانند سد معبر و زیاد بار کردن بارها

و محتسب

و کشتی ها و غیره جلوگیری میکرد، و متخلفین را در حدود

مقررات شرع کیفر میداد، و متصدی این امور را محتسب میگفتند، دیگر از وظایف محتسب

تذکر بصاحبان ابنیه نیمه خراب برای جلوگیری از خرابی و مجبور ساختن مردم به برداشتن

خاك و خاکروبه از سر راه و مؤاخذة از آموزگاران بود که کودکان را بی جهت و یا بشدت

کتک میزدند، همچنین محتسب اوزان و مقادیر را تحت نظر میگرفت، و از کلاه برداری

و تقلب و کم فروشی ممانعت میکرد، و در واقع محتسب وظایف شهردار امروز را عهده

داشت و اگرچه این نوع کارها از تکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی چون شأن و مقام قاضی بالاتر از رسیدگی باین جزئیات میباشد لذا محاسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد. ولی خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس بیشتر این وظایف را بقضاة ارجاع میکردند. تا اینکه سلاطین اختیارات بیشتری پیدا کردند و خلفاء را از امور سیاسی و اداری برکنار ساختند و برای توسعه اختیارات خود امور حسبی را به محاسب واگذارند و قضاة را تاحدی محدود کردند.

بهر حال متصدی امور حسبی پیوسته از میان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد، و محاسب کل نمایندگان از طرف خود تعیین میکرد. محاسب معمولاً هر روز در جامع شهر می نشست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستاد تا اوضاع عمومی را بررسی کند. مثلاً محاسب قاهره يك روز در جامع قاهره و يك روز بنوبت در جامع فسطاط جلوس میکرد و نمایندگان او بکوچه و بازار شهر سرزده قصابی ها، آشپزخانه های عمومی و مؤسسات بارگیری را بازدید میکردند. و از اضافه بار کردن چارپایان معانعت مینمودند. همینقسم سقاها را مجبور میساختند که آبگیرها را با پارچه ای پوشانند و هر آبگیری را ۲۴ دلو آب بریزند (هر دلو ۴۰ رطل بپونند است) و شلوارهای کوتاه آبی پاک کنند و بدون شلوار بیرون نیایند. دیگر آنکه آموزگاران را از آزار رساندن بکودکان منع میکردند، و از فریب خوردن جوانان بدست آموزگاران شنا معانعت میکردند، و ضرابخانه را تحت نظر داشتند که مبادا عیار معمول کم و بیش گردد، ترازو و پیمانۀ کاسب ها را بدقت بازرسی میکردند که کم فروشی نکنند و مردم را گول زنند.

در اندلس وظیفه محاسب را (خطاة الاحساب) میخواندند، و متصدی آن معمولاً يك نفر قاضی بود، قاضی مزبور با همراهان خویش سواره در بازارها میگشت و ترازوی همراه داشت تا با آن نان و گوشت و غیره را میکشیدند و نرخ گوشت را روی کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند. علاوه بر آن همه روزه کودکان و یاکنیزکانی بطور پنهانی برای خرید خواربار بیازار می آمدند و چیزهایی خریده نزد قاضی میبردند و اگر از کاسب کاری تخلف دیده میشد بسختی او را کیفر میدادند. امور احتساب در اندلس

تابع مقررات و مرسوماتی بود که مانند مقررات شرعی منظمأً اجراء میگشت .

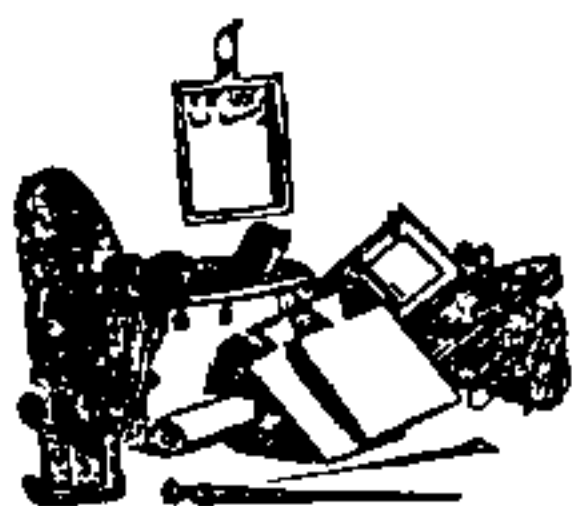
شرطه یا شهربانی وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود . و در واقع از توابع اداره قضائی بشمار میآمد ، اداره شرطه یا شهربانی موظف بود کسانی را که از مقررات سر باز میزدند تا حدودی کیفر دهد و بیش از اثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آورد تا از طرفی وظیفه قاضی در رسیدگی بجرایم آسان گردد و از طرف دیگر حکم قاضی مجری شود ، بسیاری از حدود اسلامی مانند حد زنا و یامیگساری و امثال آن بوسیله شرطه اجرا میشد و قاضی فقط حکم آنرا صادر میکرد . کم کم عباسیان و فاطمیان (مصر) و امویان (اندلس) رسیدگی بجرم ها و اجرای حدود را از دست قاضی گرفته بشرطه واگذارند و مقام قاضی را از آن آلودگی ها منزله دانسته امور شرطه را به بندگان خاص خود سپردند . در اندلس دو نوع شرطه بود ، شرطه بزرگ که بامور عامه مردم میرسید ، و شرطه کوچک که باوضاع و احوال کارمندان عالیرتبه دولت و نزدیکان آنها میرسید ، و دستشان را از تعدی و تجاوز بحقوق مردم کوتاه میساخت ، رئیس شرطه معمولاً روی تختی در جلوی بارگاہ سلطان جلوس میکرد و مأمورین او اطرافش مینشستند و او امر او را اجرا میکردند .

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یا میرشب میخواندند ، در افریقیه (تونس) نام او حاکم بود . و در قلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند . در واقع اداره شرطه از ادارات تابعه قضاة بود ولی از زمان امویان اداره مستقلی شد و در هر حال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت و یا حاجبی (در بانی خلیفه) میگشت .

اشخاص باسواد در میان اعراب جاهلیت بسیار کم بود ، و البته با
دیوان انشاء یا دفتر
ارسال مراسلات
حروف عربی امروز نمینوشتند ، حروف آنان عبرانی بود ، و خط
عبری را مانند سایر چیزها از یهود گرفته بودند و از کسانی
که عربی را بخط عبری نوشته اند یکی هم ورقه بن نوفل پسر دائی حضرت خدیجه
کبری میباشد . و چون در قرن اول میلاد عده ای از نبطی ها بواسطه تعدی رومیان بعرستان
آمده بودند اعراب قبل از اسلام خط نبطی را نیز آموختند و باسوادان آنها بخط نبطی چیز
مینوشتند . بنظر ما خط عربی کنونی از خط نبطی گرفته شد و نمونه ای از خط مزبور

را در آغاز کتاب نگاشته‌ایم ، اما خط کوفی از خط سترانجیل سریانی ها و کلدانی های مقیم عراق گرفته شده و عربها در آغاز اسلام با آن خط کتابت میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه از شهرهای نوساز اسلام (در عراق) میباشد و خط مزبور بعد از ظهور اسلام در آن نواحی معمول گشت .

در آغاز پیدایش اسلام عده معدودی خواندن و نوشتن میدانستند و همه آنان از صحابه بودند که از آن جمله علی (حضرت امیر ع) - عمر بن خطاب - عثمان - ابوسفیان و دوسرش یزید و معاویه - طلحه و دیگران میباشد . علی و عثمان و زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم نامه نویس حضرت رسول اکرم بودند ، چه که وجود مبارکش خواندن و نوشتن نمیدانست . اینان آیات قرآن را مینگاشتند و نامه های پیغمبر اکرم (ص) پادشاهان و هم چنین نامه های دیگر حضرت رسول بخط آنان بود . بعضی از این نویسندگان در شهر (مدینه) بعضی در خانه مهاجرین و انصار ، بعضی در میان قبیله ها و افراد از زن و مرد آمدوشد کرده و برای انجام امور مربوط کتابت میکردند . همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان کاتب او بود ، و دستورهای خلیفه را وی می نگاشت ، و برای مأمورین میفرستاد . کاتب عمر در زمان خلافت زید بن ثابت و دیگران بودند و همینکه ممالک مهمی بدست مسلمانان گشوده شد نویسندگی مورد لزوم و توجه شد . و پس از تأسیس دیوان یا دفتر بدستور عمر در هر شهری يك کاتب مأمور نگاهداری دیوان گشت .



نوشت افزار

در ابتداء نویسندگان فقط در دفترهای مالی و لشگری کار میکردند . تا پایان دوره خلفای راشدین شماره کاتب از يك يادو بیش نبود و بامور مالی و سپاهی میرسید . اما در دوران امویان دیوان انشاء و کتابت به پنج شعبه تقسیم شد از این قرار:

۱ - دفتر مراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان ، امیران و استانداران .

۲ - امور مالی و رسیدگی بحساب آن .

۳ - دفتر مراسلات مخصوص امور لشکری و ثبت اسامی و همبازات سپاسیان و هزینه آرتش .

۴ - دفتر مراسلات مخصوص امور شهر بانی و گزارش جریانات مربوط به معاملات و دیات و غیره .

۵ - دفتر مراسلات مخصوص امور قضائی مخصوص ثبت احکام و شرایط قرار دادها و غیره .

دیوان انشاء
مهمترین نویسندگان دفتری کسی بود که نامه های خلیفه را مینگاشت و گاه او را رازدار (کاتم السر) مینخواندند . چنین شخصی دست خلیفه و مرکز اسرار وی بود . همانطور که عمر برای ابوبکر و عثمان برای عمر این کار را انجام میدادند . در اوایل اسلام این شغل بنزدیکترین و یا محرمترین افراد نسبت به خلیفه و اگذار میشد ، چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد ، و جریان تا زمان عباسیان چنان بود و از آن موقع کاتبان خودشان هم در کارها دخل و تصرف میکردند . سپس این وظیفه بعهده وزراء و اگذار شد . وزیران عباسی خودشان نامه ها را نمی نوشتند بلکه آنرا امضاء میکردند ، همانطور که امروز باش کاتب (منشی مخصوص) نامه ها را مینگارد و وزیر آنرا امضاء میکند . همینکه هر دو یحیی برمکی را در تمام کارهای مملکت فرمانروا ساخت امضای نامه ها و فرمانها را نیز با او اگذارند . نخستین وزیری که بجای خلیفه فرمانها را امضاء مینمود یحیی برمکی بود . و اگر کسی چیزی میخواست یا شکایتی داشت یحیی فرمان مربوط با او را امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیز همین مقام را احراز کردند . و در پاره ای موارد تمام امور محرمانه و مراسلات مهم خلفاء تنها در دست يك وزیر باقی میماند .

در اواخر دوره عباسیان دفتر مراسلات خلیفه مستقل شد و رئیس مخصوصی برای آن تعیین گشت که او را رئیس دیوان انشاء - رئیس دیوان عزیز - کاتب السر - و یا صاحب دیوان انشاء مینخواندند ، و اگر پادشاهان ممالک دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیه نامه ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت نظر رئیس دیوان در آنجا خدمت میکردند . و در حقیقت آنچه را که در دولت عثمانی بنام

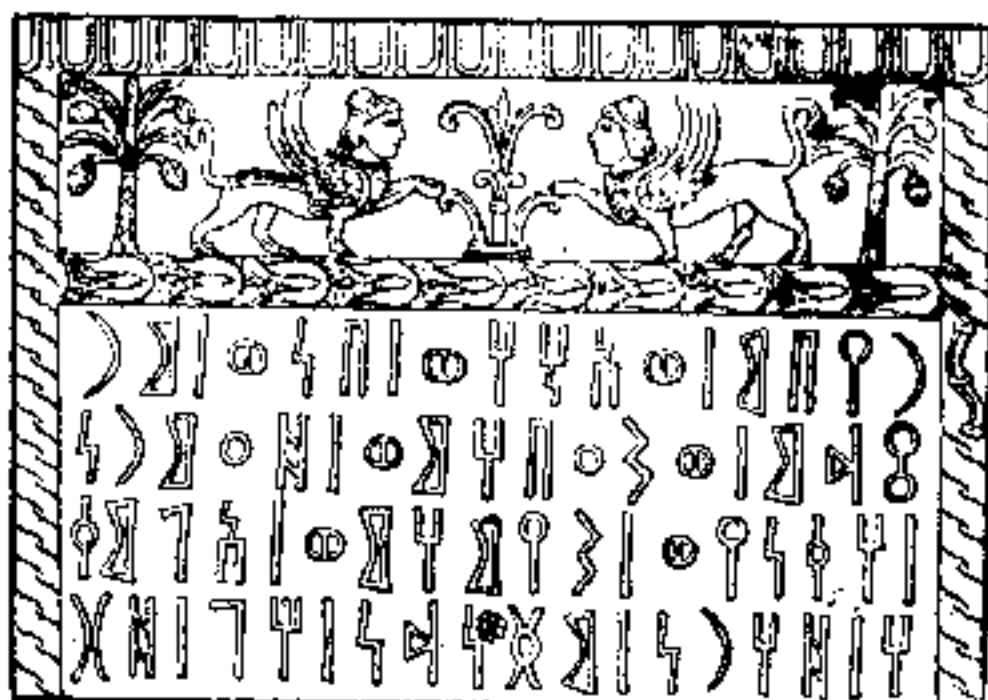
باب عالی و وزارت امور خارجه می نامند (مینامیدند مترجم) در آنروزها دیوان انشاء میگفتند .

در اصطلاح امروز توقیع بمعنای امضاست اما در آن

توقیع

ایام توقیع عبارت از جمله های کوتاهی بود که بعنوان دستور

یا جواب یا هر چه از طرف خلفا زیر نامه های رسیده و یا عرض حال از باب رجوع نوشته



نمونه خط حمیری

میشد . معمولاً توقیع با تقریر خلیفه و خط منشی مخصوص (رئیس دیوان و یا مأمور دیگری) انجام می یافت ، گاه هم توقیع انشای همان مأمور بود باینقسم که مأموری کنار خلیفه یا سلطان می نشست و مراسلات را میخواند سپس بانظر خلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان و نویسندگان زبردستی بودند و جملاتی که مشتمل بر بهترین مطالب و کوتاه ترین عبارات بود در طی آن مراسلات مینگاشتند ، میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرورن از بهترین توقیع نویسندگان بوده ، بقسمی که هر قطعه ای از منشئات و توقیع های او را از نظر ادبی در آن زمان به يك دینار می خریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را مینگاشتند و یا آنرا بمنشیان مخصوص خویش دیکته میکردند و آنرا مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتر اقتباس از آیات قرآن و یا احادیث نبوی و یا اشعار و یا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می یافت ، مثلاً موقعی که سعد رقص والی عراق بود شرحی بعمرنگاشته اجازه خواست خانه ای برای خود

بسازد . عمر در زیر نامه او چنین توقیع کرد : «جائی بساز که تو را از گزند باران و گرما و سرما نگاهدارد» . و نیز عمر یکی از نامه های عمرو عاص والی مصر را چنین توقیع کرد :

«برای فرمائیداران چنان باش که آرزوداری فرمانروایان تو برای تو چنان باشند» .
 غده ای نامه بعثمان نگاشته از مروان شکایت کردند که ما را پس گردنی میزنند .
 عثمان در زیر نامه آنها این آیه را نوشت :

فان عصوك فانی بری مما تعملون - اگر نافرمانی تو را می کنند من از کرده آنان بیزارم .

سپس نامه را برای مروان فرستاد . علی (حضرت امیر) در پاسخ نامه فرزندش امام حسن (ع) چنین توقیع کرد :

«رأی و فکر پیر از چابکی جوان بهتر است» . سلمان فارسی نامه ای به حضرت امیر نگاشته پرسید که روز باز پرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود علی (حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

«از روی روزی روزانه حساب آنرا میرسند» . عبدالله بن عامر نامه ای بمعایه نگاشته خواهش کرد ملکی را در طایف بوی تیول بدهد معایه زیر تقاضا نامه وی چنین توقیع کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شکفت خواهی دید» .

زیاد بن ابیه شرحی بمعایه نوشت که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معایه اعتراض میکند . معایه زیر نامه اینطور نوشت :

«در زمان جاهلیت پدر من و پدر عبدالله يك روح در دو قالب بودند و البته چنان عهد و پیمانی را بداندیشی تو بر هم نمیزند» . حجاج نامه ای بعبدالمك بن مروان نگاشت که مردم عراق بر ضد او دسته بندی میکنند و او را آرام نمیگذارند و چاره ای جز کشتن بزرگان عراق بنظر نمیرسد . عبدالمك در زیر نامه او نوشت :

«از خوش بختی و زرنگی سیاستمدار یکی اینکه ناسازگاران سازگار میشود و بدبختی و ندانم کاری او اینکه سازگاران را ناسازگار میسازد» .

اشعت نامه تعرض آمیزی
بعبدالملك نگاشت و عبدالملك
ذیل آن این شعر را نگاشت :

ترجمه :

شکفت آنکه من میکوشم
شکستگی استخوانهای او را التیام
دهم و او از دیوانگی میکوشد
استخوان مرا بشکند .

قتیبه بن مسلم نامه ای بعبد
الملك نوشته او را تهدید بخلع خلافت
کرد ، عبدالملك این شعر را زیر
نامه اش نگاشت .

ترجمه :

« فرزدق پیش خود گمان
کرده که بزودی مربع را میکشد
و همین گمان او گواهی میدهد که
مربع عمر زیادی خواهد کرد . »

قتیبه مجدد همان مضمون
سابق را تکرار کرد عبدالملك این
آیه را تویح نمود :

« وان تصبرا وتتنقوا لایضرکم
کیدهم شیئا - گر شکیب او پرهیز کار
اشید فریب آنان شمار از بیان نمیدهد . »

یکی از استناداران نامه ای
بعمر بن عبد العزيز نوشته اجازه



ع - سنک سیاهی که فرمان فنقر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بزمان شاه اسماعیل صفوی
سال ۹۴۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

تعمیر شهری را خواست . عمر در جوابش چنین توییح کرد :

« آن شهر را باداد بساز و راهش را از بیداد بزدای » .

والی عراق نامه‌ای بعمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم آنجا شکایت کرد .

عمر در پاسخ نامه چنین توییح کرد :

« نخست آنچه که برای خود می پسندی برای آنان به پسند ، آنگاه گناهان

آنانرا بشمار » .

از عمر بن عبدالعزیز توییحات زیادی نقل شده است .

شخصی به یزید بن عبدالملک نامه‌ای نگاشته از بیداد استانداری شکایت

کرد ، یزید این آیه را در زیر نامه توییح کرد : « وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون » .

ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش ها و نگرانی ها

خواهند شد » .

مردم انبار (۱) شرحی بسفاح خلیفه عباسی نگاشته شکایت کردند که مأمورین

وی خانه های آنها را گرفته و جزء ساختمانهای دولتی کرده و بهای آنها هم نداده اند ،

سفاح در پاسخ نوشت :

« این بنائی است که بر بنیاد پرهیزگاری استوار نگاشته است » .

سپس فرمان داد بهای خانه های آنان را بپردازند .

مردم کوفه نامه ای بمنصور نوشته از بدرفتاری والی کوفه شکایت کردند .

منصور در ذیل آن نگاشت : « همانطور که هستید بر شما فرمانروائی میکنند » .

شخصی بمنصور نامه نوشته از تنگدستی شکایت کرد . منصور در پاسخ نگاشت :

« از خدا روزی بخواه » نامه ای از فرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه

داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت « یا کاتب را عوض کن یا تو را عوض

می کنم » :

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفه عباسی نوشته از نافرمانی مردم آنجا

شکایت کرد . مهدی نامه او را با این آیه توییح کرد : « خذ العفو وأمر بالمعروف

۱ - انبار یکی از شهرهای قدیمی و مشهور عراق در کنار فرات بوده است . مترجم

و اعرض عن الجاهلین . بخشودن بکار به نیکو کاری فرمان ده و از نادانان کنار بگیر .
 بعضی ها از لاقیدی والی خراسان به مهدی شرحی نگاشتند مهدی پاسخ نوشت :
 « تو خوابی و من بیدار » . وعین آنرا برای والی فرستاد » .
 هرون الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :
 « زخمت را معالجه کن و گرنه فزونی می یابد » .
 و بوالی مصر چنین نوشت :

« مبادا خزانه من خزانه برادرم یوسف را برباد بدهی و از طرف خدا و خلق
 خدا بدی ها بتو برسد » .

ابن هشام شرحی بمأمون نگاشت و از ستمی که بروی رفته بود شکایت کرد .
 مأمون در پاسخ وی چنین تویع کرد :

« نشانه مرد شریف آنست که از زورمندان ستم نکشند و ستم زیردستان را تحمل
 کنند . تو از کدام آنان هستی » . و امثال این تویعات فراوان است .
 علاوه بر خلفاء امیران و وزیران و بزرگان نیز زیر نامه ها تویع مینگاشتند ،
 زیاد بن ابیه ، ابو مسلم خراسانی ، جعفر برهکی و دیگران بتویع نامه ها مشهورند
 بخصوص جعفر که تویع های ادبی وی چنانکه گفتیم دست بدست میگشت . جعفر
 موقعی زیر نامه يك زندانی این آیه را نگاشت : « و لکل اجل کتاب - هر مدتی دفتر معین
 دارد که در آن ثبت است » .

موقع دیگری عده ای بوی شرحی نگاشته از یکی از مأمورین او شکایت کردند .
 جعفر بآن مأمور چنین نگاشت :

« شکر کنندگان تو نایاب ، شکوه کنندگان تویی حساب یا رسم عدالت آموز
 یا از مسند حکومت بر خیز » .

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازه مکه رفتن خواست ، جعفر چنین
 تویع کرد :

« هر که راه خدا رود بی گمان رستگار شود » .

مردی بوی نامه نگاشته در خواست حکومت معلی را کرد ، جعفر بوی نوشت :

« که متمکران را حکومت نشاید »

مرد دیگری که مکرر از جعفر کمک مالی خواسته بود و از وی کمک گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمک کرد، جعفر در پاسخ وی نوشت: « بگذار از این پستان گاوی که مکرر دوشیده‌ای دیگران هم بدوشند ».

فضل بن سهل و طاهر بن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توفیق شهرت فراوان دارند.

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتند که نامه‌های خود را کوتاه و پر معنی بنویسند، تا نمونه‌ای از بلاغت کلام باشد، مثلاً هنگامی در مدینه قهطی شد و عمر بعمر و عاص این نامه را نگاشته از وی غله خواست:

« از بنده خدا، امیر مؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمه عاص نام پدر عمر و عاص است. مترجم) اما بعد چنان فکر میکنم که اگر من و همراهان من از گرسنگی بمیریم تو را باکی نخواهد شد، بداد برس بداد برس». عمر و عاص در پاسخ عمر چنین نگاشت:

« از بنده خدا عمر و عاص لبیک لبیک ای امیر مؤمنان، کاروانی از غله برای تو فرستادم که یکسرش نزد تو در مدینه و سر دیگرش نزد من در مصر است والسلام». و از اینگونه نامه‌ها بسیار است که از طرف خلفا و مأمورین آنها صادر میشده است، خلفا نه تنها با عمال خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً با پادشاهان و بزرگان نیز همین طور کاغذ مینوشتند.

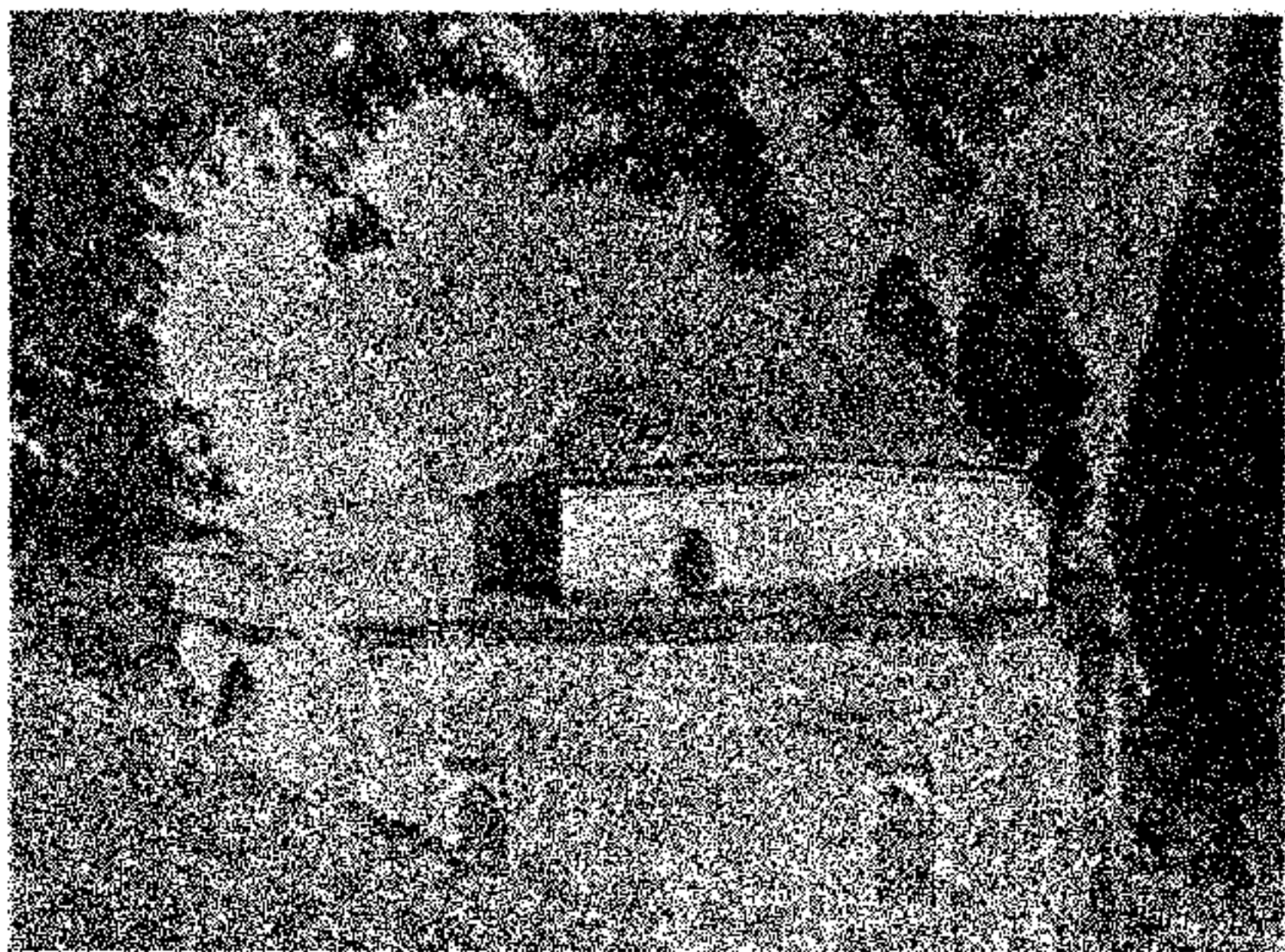
مثلاً هنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدید کرد که باید باجی را که از امپراتریس روم گرفته پس بدهی. هرون که آن نامه را خواند بخشم در آمد و قلم دوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت:

« از هرون امیر مؤمنان به نیسوفور سک روم من نامه تو را خواندم ای پسر زن بی ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی ».

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامه مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد، یوسف پشت نامه او نوشت:

«جواب آنست که بزودی خواهی دید»

نامه نگاری خلفاء . یکی از مقررات حتمی نامه نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم بر هر نامی نوشته شود. و اگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد . و نمونه آن فوقاً در مکاتبه عمر ، عمر و عاص مشاهده شد . و یکی از گناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که : موقعی نام خود را مقدم بر



ت - بروسه : مقبره سلطان ایلدریم بایزید

نام منصور در یکی از نامه‌ها نگاشته بود و اگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ و کاتب سهو کرده است .

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء را از بیشتر کارها بر کنار ساختند. و موضوع نامه نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه گاهی بیعضی از حکام خود مطالبی مینوشتند ، و دستگاه نامه نگاری بدست وزیران افتاد . و اگر در نامه‌های آنان بنا بمقتضیات ذکر نام خلیفه لازم میشد بطور کنایه با عبارات مقام شریف - سده نبویه

دارالعزيزه - محل موجد - وامثال آن با اسم خلفا اشاره میکردند . البته منظورشان از جای اقامت خلیفه خود خلیفه بوده است ، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات : مجلس عالی - حضرت سامی و مانند آن مینگاشتند .

اشاره یا رمز . دیگر از تفریق های آنان اینکه با رمز و اشاره کاغذ مینگاشتند و مطالب مبسوطی را با يك حرف و دو حرف ادا مینمودند . مثلاً بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت و از وی خواست که بنامش خطبه بخوانند ، و سکه بزنند ، و همینکه خلیفه این خواهش را پذیرفت نامه دیگری ببغداد باین مضمون نوشت :

« اگر بخوام میتوانم سنگهای بغداد را روی پشت پیلان بفرزه بیاورم » .
 خلیفه نامه سر بهری در پاسخ محمود فرستاد ، محمود نامه را گشود و چیزی در نامه ندید . جز اینکه در آغاز نامه بسم الله و در پایان درود و ستایش بر پیغمبر نوشته بودند . اما سر صفحه يك الف (آ) مد در وسط آن يك لام (ل) و آخر نامه حرف میم (م) بود ، سلطان و مجلسیان او در شکفت ماندند که معنای این رمز چیست ، و همانطور متحیر بودند تا اینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن روز بر سلطان وارد شد و نامه را دیده لغتی بفکر فرود رفت و سپس گفت : دانستم چه نوشته اند ، سلطان گفت آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان کن ابوبکر گفت : تو خلیفه را به پیلان تهدید کردی او در پاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسوره فیل (الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل) حواله داده است . سلطان بر خود هر اسیده این را بفال بد گرفت و از کرده خود پشیمان گشته با خلیفه مهربان شد .

حکایت دیگری باین مضمون از سدید الملک نقل میکنند ، باین تفصیل که
 سدید الملک بن علی فرماندار قلعه (شیزر) از مردان دلیر هوشیار بی باک او وسط قرن پنجم هجری باتاج الملوک محمد بن صالح فرماندار حلب دوستی و معاشرت داشت . ولی ناگهان میان آنها بهم خورد و سدید الملک از بیم خشم تاج الملوک نزد جلال الملک بن عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت ، تاج الملوک برای فریب دادن سدید الملک

به منشی خود ابونصر محمد بن حسین دستور داد نامه‌ای بسدید الملک بنویسد و او را بآمدن حلب تشویق کند. ابونصر که از دوستان سدید الملک بود و نمیخواست او را بدام بیندازد مطابق دستور تاج الملوک نامه تملق آمیزی بسدید الملک نوشت. ولی همینکه عبارت انشاء الله تعالی رسید بجای (ان) (آن) نوشت و برای سدید الملک فرستاد. جلال الملک و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تساج - الملوک به سدید الملک ابراز مسرت کردند، اما خود سدید الملک سخن نمیگفت و همینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می بینم که شما نمی بینید، آنگاه قلم و کاغذ خواست و پاسخ نامه تاج الملوک را با ادب نگاشت و در پایان نامه چنین نوشت: (انا الخادم المقر بالانعام). من بنده‌ای هستم که مراحم عالی را در نظر دارم اما کلمه انادر جمله فوق مشدد و مکسور (انا) بود جواب نامه بدست تاج الملوک رسید و آنرا حسب المعمول بابونصر کاتب خود داد. ابونصر پس از مطالعه نامه بیاران نزدیک گفت خوشوقتم که سدید الملک اشاره مرا درک کرده است، چون من با نوشتن (ان) اشاره باین آیه کرده بودم:

«ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوك - جماعت تو طئه میکنند که ترا بکشند».

و سدید الملک با نگاشتن کلمه انا باین آیه اشاره کرده است: «انا لن ندخلها بدأ مادام وافیها - تا آنجا در آنجا هستند یا با آنجا نمیگذاریم».

دیگر از لطیفه‌های ادبی در فن نامه نگاری سلاطین و امراء نامه عضدالدوله نیلمی بابی منصور افکنین والی دمشق است، باین تفصیل که والی دمشق نامه ذیل را به عضدالدوله نوشت:

«شام بدست من افتاده و پادشاه مصر را در اینجا نفوذ و قدرتی نمانده اگر مرا با مال و اسلحه یاری کنی آنان را در جایگاهشان میگویم».

عضدالدوله در پاسخ او نامه زیر را که شبیه برمز است. مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار فصار، دلک دلک، فعلک فعلک مهدا...».

چنانکه ملاحظه میشود. جملات آن کلمات متشابهی است که تا نقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. و پس از نقطه گذاری چنین میگردد:

«عزك فصار قصار ذلك فاختش فاختش فعملك فعلك تهدياً ...» .
 «جاء تو تو را فریب داده و کوتاه بینی تو برای تو خواری می آورد و از کار بدت بهراس شاید آرام بگیری ...»

و منظور عضدالدوله آن بوده که کسی جز والی دمشق از جریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست کسی افتاد چیزی از آن نفهمد، اتفاقاً چنان شد و افتکین مراد عضدالدوله را دریافت و آرام نشست.

لوازم التحریر، نوشت افزار قلم را از نی میساختند و مرکب که آن را مداد میگفتند از گرد ذغال و یا گرد سیاه دیگر تهیه کرده مایع لزجی مثل صمغ و مانند آن بآن میافزودند.

اما کاغذ اعراب در ابتداء پوست بود که آن را رق میگفتند. گاه هم روی پارچه مینوشتند. و مشهورترین آن پارچه بافت مصر بنام قباطی بود و معلقات سبع (۱) پیش از اسلام بر روی همان پارچه نوشته شده بود. و هرگاه پارچه یا پوست بدست نمیآوردند روی چوب یا استخوان یا سنگ یا سفال و مانند آن مینوشتند.

همینکه مصرف شد پاپیروس یا بردی معمول گشت و بیشتر مراسلات بنی امیه روی بردی یا قباطی بوده است. و در کتابخانه خدیوی مصر نمونه‌هایی هست که روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند. و گرچه قدری پوسیده است، اما نوشته‌های آن هنوز

۱ - پیش از اسلام عادت عربها براین بوده که بهترین اشعار خود را با آب زردگاشنه بر دیوار خانه کعبه می آویختند و تا شعر بکوفتری نمی یافتند آن دیگری را بر نمیداشتند و تا نزول قرآن مجید مدت زمانی هفت قصیده بنام معلقات یا مذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینک نام گویندگان آن هفت قصیده و شعراول قصیده آنان :

۱ - امرؤ القیس - قفانیک من ذکری حبیب و منزل - بسقط اللوی بین الدخول فحوملی .

۲ - طرفین عبد - اخوان اطلال بیرقه نهد - تلوح کناقی الوشم فی ظاهر الید

۳ - زهیر بن ابی سلمی - امن ام اوفی دمنه لم نکلم - بحومانه الدراج فالمتنم

۴ - لیبیدین ریعہ - عفت الدیار محالها فبقامها - بعنا تابدعولها فرجامها

۵ - عمرو بن کلثوم - الاهی بصحنک فاصبحینا - ولا تبغی خموراً الا ندرینا

۶ - عنتره بن شداد عیسی - هل غادر الشعراء من متردم - ام هل عرفت الدار بعد ترمم

۷ - حوث بن جلهزہ بشکر - آذنتنا بینها اسماء - ربنا ویدل منه النواء

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف فاضل ابو عبد الله حسین بن احمد زوزنی چاپ قاهره مراجعه شود. مترجم

نمایان میباشد .

همینقسم تیکه های سفالی بنظر ما رسیده که روی آن عربی نوشته اند .
وقدیمی ترین آن آثار از اواخر قرن اول هجری تجاوز نمیکند و تمام آن نوشته ها در
کتابخانه خدیوی قاهره برای مشاهده مردم آماده است .

در موزه بریتانیای لندن نامه ای است که بزبان عربی روی پارچه ای نوشته اند .
و تصور میرود که مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

در زمان عباسیان بدستور و اشاره فضل بن یحیی برمکی کاغذ ساختند و برای
نوشتن بکار بردند . و چنانکه میدانیم چینی هایش از میلاد با کاغذ آشنا بودند و همانموقع
کاغذ میساختند و همینکه سمرقند بدست لشکر اسلام گشوده شد ، عربها در آنجا برای نخستین
بار با کاغذ آشنا شدند ، تا زمان عباسیان استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت ،
در آن هنگام که مکاتبات زیاد شده بود و پوست کفاف نمیداد ، اچار فضل برمکی
دستور کاغذ سازی داد . و در بغداد و دمشق و شهرهای بزرگ دیگر اسلامی کارخانه های
کاغذ سازی تأسیس گشت . و این صنعت مهم از دست مسلمانان بسایر نقاط دنیا انتشار
یافت . و همینکه غربی ها در قرون وسطی از خواب غفلت برخاستند ، ابتداء کاغذ شامی
بکار بردند و آنرا نامه دمشق نامیدند .

Charta Damascena

و تدریجاً سایر ممالک اروپا کاغذ سازی را از اعراب اندلس فرا گرفتند ، چه که
عربها در شهرهای (شاطبه - بلنسیه - طلیطله) کارخانه های کاغذ سازی داشتند و همینکه
اندلس بدست فرنگیان افتاد آن کارخانه ها را نگاه داشتند و سایر ممالک اروپا از آنان
کاغذ سازی آموختند ، قدیمی ترین مکتوب عربی که روی کاغذ نوشته شده نسخه ای
از کتاب غریب الحدیث است که فعلاً در کتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) دیده میشود .
و تصور میرود در قرن سوم هجری نوشته شده است ، دیگر کتاب دیوان الادب متعلق
بکتابخانه موزه بریتانی از آثار اوایل قرن چهارم میباشد .

در بانی - حجابیه آنچه را که امروزه اداره تشریفات میگویند در آن زمان حجابیه
میگفتند . و رئیس آن اداره متصدی تحصیل اجازة ملاقات

مردم از سلطان یا امیر یا وزیر بود و منظور از آن حفظ ابهت و جلال پادشاه یا امیر میباشد. و هر قدر که تمدن ملل و دول اسلامی افزایش یافت فاصله میان پادشاه و مردم وسیعتر گشته حاجب و دربان زیادتر شد، خلفای راشدین دربان و رئیس تشریفات نداشتند و هر کس از گدا و پولدار بدون مانع آنها را ملاقات میکرد.

پس از آنان که دستگاه سلطنت پدید آمد، برای ملاقات خلفا مقرراتی وضع شد که بموجب آن مقام و حسب و نسب اشخاص رعایت میشد. و برای اولین مرتبه زیادبن ابیه معاویه را باین موضوع متوجه ساخت. باین قسم که برای ملاقات خلفاء پیش از هر چیز نسب مورد نظر بود و اگر دو نفر در نسب برابر میشدند سن آنان مقیاس تقدم و تاخر بود. و اگر در سن هم مساوی بودند علم و ادب مقیاس میشد. ولی چهار دسته از اعمامودین گاه و بیگاه میتوانند خلیفه را ملاقات کنند و آن چهار نفر عبارت بودند از: مؤذن - قاصد سرحد - خوانسالار - یکی که شب از جائسی میرسید. و بهمین مناسبت زیادبن ابیه بحاجب خود چنین میگوید:

«تو در هر موقع و برای هر کس حاجب من هستی. اما در باره چهار نفر حق مداخله نداری اول جارچی خدا برای نماز، دوم دهقان که هر گاه خواست باید مرا ببیند، سوم پیک سرحدی که اگر ساعتی کارش دیر شود یکسال زیان دارد، چهارم خوانسالار که اگر خوراک را دوباره گرم کنند فاسد میشود.»

در زمان عباسیان که تجملات افزون شد و دستگاه توسعه یافت ملاقات خلیفه دشوار شد. و جز در موارد مهم دیدار آنان میسر نمیشد، و این همان است که ابن - خلدون آنرا حجاب دوم مینامد. در آن موقع میان مردم و خلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شد که یکی را دارالعامه و دیگری را دارالخاصه میگفتند. و طبق نظر رؤسای تشریفات هر دسته از مردم در یکی از این دو خانه و دستگاه با خلیفه ملاقات میکردند و در روزگار انحطاط و ضعف دولت عباسی حجاب سوم نیز بمیان آمد که از آن دو حجاب سختتر بود، و البته این سخت گیری از آنرو میشد که خلفا را پشت پرده نگاه داشته از جریان امور برکنار دارند. و بآنان (بخلفا) میگفتند که برای حفظ عظمت

مقام بهتر آنکه پشت پرده بمانید. و کمتر مردم را ببینید، در صورتیکه منظور اصلی کنارگذاشتن خلفا بوده است. و البته این اوضاع مقارن با انقراض و انحطاط دولتها پیش میآید.

نقابت یا مقام

نقیب الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبر را شریف میدانند بخصوص در قرن اول اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاشتند. و برای اینکه این خاندان جلیل پیاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود و شرافت و حیثیت افراد آن مصون بماند، معمولاً شخصی را با اسم نقیب الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند. و ظایف نقیب الاشراف از اینقرار بود:

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جاوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره‌ای گناهان و یا اشتغال پیاره‌ای کسبها، مطالبه و وصول و ایصال حقوق آنان، دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر از غنیمت و فیشی و تقسیم آن میان افراد، مراقبت در زناشویی زنان و دختران خانواده که فقط با هم شأن خودشان همسر شوند، و در واقع نقیب الاشراف بمنزله قیم و وکیل عمومی افراد خاندان بشمار میآمد. مقام نقیب الاشراف مقام مهمی محسوب میشد و بعد از مقام خلافت اول مقام بود و از آنرو سید رضی نقیب الاشراف وقت به قادر عباسی خلیفه خود در طی قصیده چنین میگوید:

ترجمه شعر

«توجه داشته باش ای امیر مؤمنان، چه که مادر اصل و نسب عالی از هم جدانیم»
 «هنگام فخر آزمایی جدائی و فرقی میان ما نیست»
 «فقط امتیاز شما آنست که خلیفه هستید و من نیستیم دیگر هیچ مزیتی بر من نداری».

خلفا پیوسته مقام فخر الاشراف را رعایت میکردند و گاه گاه فرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج و امثال آنرا که از مقامات مهم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند، و هنوز هم (هنگام تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی مترجم) دولت عثمانی آن مراتب را رعایت میکند بقسمی که در سلامهای رسمی نقیب الاشراف جلوتر از همه رجال حتی شیخ الاسلام و صدراعظم به حضور خلیفه میآید. (میآید چون دیگر دولت عثمانی

باقی نمانده است مترجم).

مشيخه طريقه صوفيه ديگر از منصبهاي دولتي ديني سرپرستي صوفيان است. که پس از پيدايش مسلك صوفيه پديد آمد. و متصدي آن مقام ميتواند راجع بتمام طريقه‌هاي صوفيگري اظهار نظر کند. باينقسم که هر يک از بدست خلفاء اداره ميشوند و خلفاي صوفيه از طرف شيخ جماعت تعيين ميگردد و رياست تمام شيوخ صوفيه با شيخ المشايخ ميباشد ارشاد مديران و مراقبت حال آنان و اجراي امر بمعروف و نهي از منکر و تربيت افراد با خلفاي شيخ طريقت است، و شيخ طريقت بنوبه خود از شيخ المشايخ شنوائي دارد و تا زمان سلطان صلاح الدين ايوبي صوفيان مصر شيخ المشايخ نداشتند و هر دسته‌اي از آنان خانقاه و تكيه جداگانه‌اي ترتيب داده مستقل ميزيستند. والبتة اين تفرقه موجب پاره‌اي مفساد ميگشت، و همينکه سلطان صلاح الدين خانقاه سعيد السعداء را در قاهره بنا کرد آن را (دويرة الصوفيه) سر اي درويشان ناميد. و رئيس آن خانقاه را پيوسته از بزرگان و صاحبمنصبان ارشد دولتي انتخاب مينمود. چنانکه مدتي رياست آن محل را فرزندان شيخ الشيوخ ابن حمويه واگذارند، و چنانکه ميدانيم اين خاندان داراي مقام وزارت و امارت و فرماندهي سپاه بودند و همه از آنان حساب ميبردند، چندي هم تقى الدين عبدالرحمن بن بنت الاعز را بر رياست آن خانقاه گماشت و اين شخص بعنوان ذوالرياستين و وزير صاحب مشهور بود و در ميان مردم مصر مقام بلندي داشت، خلاصه اينکه صلاح الدين با اين حسن تدبير (انتخاب مردان بزرگ براي رياست خانقاه سعيد السعداء) عملا مقامى بنام و عنوان شيخ المشايخ صوفيه تاسيس نمود، و در قرن نهم هجري پيشوائى عمومي صوفيان مصر بسيد محمد شمس الدين بکري مسلم گشت، و اين مرد از داناترين و پرهيز کارترين مردمان زمان خویش بوده است، چنانچه شعرائي درباره او گفته است. «اگر سيد را داناترين مردم هم عصر او بدانيم خطا نرفته‌ايم».

پس از شمس الدين ابوالسرور بکري پسرش پيشوای صوفيان گشت و او از مفسران نامي نيز ميباشد. تا کنون منصب مزبور در خاندان صديقي بکري (در مصر) برقرار است.

فهرست اعلام و اماکن



حرف الف

ابن هشام ۶۰	آتن ۲۲۰
ابوابقاء	آثارالدول ۱۷۹-۱۸۴
ابوالسرور ۲۶۴-۳	آدریاتیک ۳۴
ابوالعباس ۹۳	آذربایجان ۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵
ابوالفداء ۱۲۶-۳	آلفونس ۲۵۶
ابوبکر ۲۸-۲۹-۴۳-۴۴-۵۲-۵۳-۵۴	ابراهیم ۱۱-۱۲۹-۱۵۳-۱۵۹
۵۵-۵۶-۶۲-۶۳-۶۷-۶۸-۷۰	ابازید ۱۴۲
۷۴-۷۷-۹۲-۱۰۲-۱۱۳-۱۱۴	ابن ابی الشوارب ۹۲
۱۲۱-۱۲۷-۱۲۸-۱۴۳-۱۵۰	ابن اثیر ۲-۵۴-۶۷-۱۰۳-۱۳۳-۲۲۱
۱۶۱-۱۶۷-۱۷۱-۲۱۲-۲۲۲	ابن ادریس ۲۴۴
۲۵۰	ابن بیجکم ۱۷۸
ابوجهل ۴۳-۵۰	ابن حمدیه ۲۶۴
ابوطیفه ۲۴۲	ابن خلدون ۳-۱۷۲-۱۹۱-۱۹۲-۲۶۲
ابودرداء ۲۴۰	ابن خردادبه ۳-۱۶۹
ابوسفیان ۲۱-۲۹-۳۴-۳۵-۴۸-۵۰-۵۸	ابن خلگان ۱۴۰-۱۵۶
۷۴-۷۵-۲۴۹	ابن رایق ۹۲-۱۴۰-۱۵۲-۱۷۹
ابوجعفر ۷۷-۸۲-۹۳-۱۸۷	ابن زبیر ۲
ابوسلمه ۱۵۱	ابن سلول ۴۵
ابوطالب ۲۴-۲۸-۲۹-۳۱-۷۵-۱۷۹-۲۴۰	ابن ساج ۱۶۵
ابوعبیده ۶۲-۶۹-۱۹۴-۱۹۹	ابن عباس ۲۳۱
ابوعین ۹۷	ابن عبدربه ۳
ابوقابوس ۶۴	ابن فرات ۱۵۳
ابولهب ۲۸-۳۱-۳۲-۳۴	ابن مدبر ۱۱۱
ابولؤلؤ ۷۴	ابن جیره ۲۳۸
ابومسلم ۹۲-۹۳-۹۶-۱۲۴-۱۵۱-۱۶۴	
۲۳۸-۲۵۵-۲۵۷	

اغانی ۳	ابومحمد ۲۴۱-۲۴۲
افریقا ۱۰۹-۱۷۹-۱۹۱-۲۰۶-۲۰۵-۱۰۵	ابوموسی ۲۴۰
۱۰۲-۸۲-۹۸-۹۹-۵۶-۳۶-۳۴	ابویوسف ۳-۱۹۱-۲۱۵-۲۳۳
۱۰۴	ابی سرح ۲۳۰
افریقیه ۲۴۸	اتناسیوس ۳۹
افغانستان ۱۰۷	احد ۴۴-۴۵
امیه ۱۷	احکام السلطانیه ۳
الب ارسلان ۱۷۰-۱۵۲	احمد ۷۷
اکثم ۲۴۰	احقاف ۱۲
امین ۲۳۷-۹۶-۱۲۴	احزاب ۱۸۶
انبار ۱۴۷	اخشید ۹۷
اندلس ۹۸-۲۳۱-۲۰۹-۲۰۵-۲۰۸-۱۸۵	ادوم ۱۱
۱۴۵-۱۵۲-۲۰۶-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۹	ارمنستان ۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-
انطاکیه ۳۵-۳۹-۴۰-۱۴۱-۱۴۲	۲۵۴
انگلیس ۶۱	ارغشاد ۱۰
انوشیروان ۳۵-۳۶-۲۲۱	اروپا ۱۰۵
انصار ۲۱۶	اردن ۱۰۵
اهناس ۱۴۴	ازهر ۹۹-۱۲۰
اورشلیم ۳۶-۳۹	ارزن ۱۰۵
ایاصوفیه ۳۵	اسامه ۷۰
ایتالی ۲۰۸	اوس ۱۲۷
ایران ۸-۳۵-۳۶-۹-۴۱-۴۲-۴۵-۵۶	اسپانی ۱۰۳-۶۰-۱۱۱-۱۰۷-۱۸۵
۵۷-۶۰-۱۰-۲۳-۶۵-۶۴-۶۸-۷۰-۷۳	استخری ۳
۵۶-۵۷-۵۸-۴۱-۴۲-۴۵-۳۶-۳۸	استامبول ۲۰-۷۵-۱۰۱-۱۲۵
۶۴-۶۵-۶۸-۷۰-۷۳-۹۲-۳۳-۱۰	اسکندر ۳۵-۱۶۰-۱۷۳-۱۹۳
۸-۱۱۴-۱۱۸-۱۳۰-۱۳۷-۱۳۹	اسکندرونه ۱۹۹
۱۴۲-۱۸۵-۲۲۶-۲۲۱-۳۹	اسکندریه ۲۹-۶۶-۶۷-۸۳-۱۳۴-۲۰۱
ایرینی ۲۰۳	۱۷۳-۲۰۷-۱۷۵
ایلیوس ۱۵	اسعیل ۱۵۱-۲۵۷
ایسوس ۳۸	اشعث ۲۵۷
ایله ۵۱	اشروسنه ۹۶
اورشلیم ۳۶-۳۹	اصفهان ۹۷-۱۰۲-۱۰۵
حرف ب	اصطخری ۱۰۸
بابل ۱۷۵	افتکین ۲۵۹-۲۶۰

تکریت ۱۰۵	بجکم ۲۰
تونس ۱۰۷-۲۴۸	بدر ۳۳-۴۲-۴۴-۴۶-۱۷۴-۷۷-۶۵-۲۱۶
ترکیہ ۱۰۷	۴۳-۱۱۳-۶۵-۱۱۲
توراة ۱۶-۱۸۷	بروسہ ۲۰۵-۱۸۱-۱۵۷-۲۲۴
تمامہ ۶۰	بخاری ۳
تیسفون ۶۶	بحرین ۱۰۵-۱۰۴-۹۷-۶۵-۲۱۲-۲۰۳
تبوك ۱۰۱-۱۷۰-۱۴۲-۱۴۳	بیرس ۲۰۸
تیماء ۱۰۱	بجایہ ۲۰۶
تبالہ ۱۰۱	بشر ۱۷۱
تلمود ۱۶	بصرہ ۱۴۹-۷۷-۷۶-۱۷۱-۱۶۱-۱۴۶
تاج الملوك ۲۵۹	۱۰۴-۱۳۰-۷۷-۸۲-۱۰۹-۱۰۵
حرف ث	بغداد ۱۲۷-۱۲۱-۱۲۰-۲۵۷-۲۴۳-۲۵۸
-	۲۴۱-۱۷۷-۱۵۶-۱۵۲-۱۴۸-۱۳۰
تمود ۱۰-۱۲	۹۷-۹۵-۹۴-۱۰۹-۸۹-۱۱۵
حرف ج	بکار ۲۴۳
جزیرة العرب ۸-۳۳-۵۶-۱۰۲	بلاذری ۳
جبلہ ۷۱-۷۰	بصری ۱۰۹-۶۴-۶۷
جبرائیل ۲۷	بنایارت ۱۹۳-۶۳
جلال الملک ۲۵۸	بلنسیہ ۲۶۱
جیحون ۹۷	بہرام ۳۶
جوہر ۹۹	بوئر ۶۶
جزایر ۱۰۷-۲۰۸	بین النہرین ۱۴۱
جعفر ۴۸-۲۵۱-۱۵۶-۱۵۴-۱۵۳-۱۴۸	بیزانس ۳۳
۲۵۵-۱۲۵-۲۵۶-۱۲۷-۱۴۷	بیسمارک ۶۳
جبر ۱۲۶	بیستراس ۹۰
جمل ۸۷-۸۵	حرف پ
جودت ۱۳۲	پاکستان ۱۰۷
جرجیس ۱۵۷	پاریس ۱۹۰
جدیس ۱۰	پیرنہ ۱۰۷-۱۰۳
حرف ح	پترا ۱۴۱-۱۴۱
-	پنجاب ۱۰۵
حراء ۲۷	حرف ت
جباہ ۸۹-۹۰	-
حجاز ۱۶۱	ترکستان ۱۰۷-۱۰۵

خوطوم ۶۱	حسین ۸۷-۱۶۷-۱۰۲-۸۵-۹۳-۱۲۸
خویلد ۲۶	حسن ۲۲-۸۰-۱۶۷-۲۵۳
حرف د	حصین ۱۹۰
دارالندوہ ۲۰	حبشہ ۲۴-۱۹-۶۲-۱۱-۳۰
دمشق ۲۶۰-۲۵۹-۱۳۵-۱۰۱-۱۴۴-۱۴۲	حمزہ ۶۲-۲۹-۶۳-۴۲-۴۳-۶۴
۱۴۱-۱۲۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۹-۹۰-۲۶۱	حبیب ۶۵
۸۷-۸۰-۱۹۹-۲۴۶	حجاج ۲۲۲-۲۲۳-۸۸-۱۰۲-۱۷۷-۱۸۸
دجلہ ۲۰۱-۳۴-۱۰۴	۱۶۳-۲۵۲-۱۴۶-۱۶۹
دمباط ۲۰۱-۳۰۷	حاکم ۱۲۵-۲۴۱
دقہلیہ ۱۶۴	حنین ۸۱
دموک ۲۰۱	حارث ۱۴-۵۰
دمیری ۱۳۳-۱۳۲-۲	حیوۃ الحیوان ۳
دہلی ۱۰۱	حمص ۷۳-۱۴۰-۱۴۴-۱۰۵-۲۵۴
دیار بکر ۱۴۱	حماہ ۱۴۰-۱۴۱
دیار ربیعہ ۱۰۵	حوران ۱۴۱
دیوان الادب ۲۶۱	حجاز ۱۶۱-۱۰۴-۱۰-۱۱-۲۴-۱۴-۱۵
دومۃ الجندل ۵۱	۱۶-۱۷-۲۴۱-۲۵۵-۱۳۴
حرف ذ	حضر موت ۱۱-۱۲
ذوقار ۶۵	حیرہ ۱۴
حرف ر	حوران ۱۴
رازی ۱۶۵-۳	حلوان ۱۰۲-۱۰۵
راجر باکن ۱۹۱	حرف خ
ربیعہ ۹۷	خالد ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۱-۴۴-۱۸۶-۱۹۴
رستم ۷۵-۵۹	۵۶-۱۹۵-۵۱-۴۸-۶۸-۶۷-۶۵-۶۳
رت بیل ۱۶۹	۶۲
راضی ۹۶	خدیجہ ۲۴۸-۲۶-۲۷-۳۱
رکن الدولہ ۹۶	خراسان ۱۵۰-۱۴۸-۱۴۶-۱۳۹-۱۰۳-۹۲
رضی ۲۶۳	۹۷-۱۰۴-۱۰۵-۸۲-۱۸۳
روح ۱۶۳	خسرو ۳۶-۶۴-۳۷-۳۸
رن ۱۰۳	خندق ۴۵
رفع ۲۰۱	خوزستان ۹۷-۱۰۴
رعبان ۲۰۱	خزاعہ ۱۳
	خیبر ۱۰۱

سیف الدوله ۱۵۸	رضا ۱۷۹
سند ۱۰۴-۱۰۷	روسیه ۱۰۷
سلامه ۸۸	روم ۱۳۸-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۳۰-۱۳۵-۱۳۸
سکینه ۸۵	۱۱۸-۸-۱۴-۴۱-۶۰-۱۸۵
سودان ۱۰۷-۶۱	۵۷-۵۹-۵۸-۱۱۴-۴۰-۳۹
سواد ۱۷۴	۷۰-۷۳-۱۳۷-۴۸-۵۱-۵۶
سیستان ۱۰۵-۱۵۰-۱۰۴	۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۴۲-۶۳-۶۸
سبأ ۱۲-۱۰-۱۱	روضه ۲۰۹
سوریه ۱۰۷ ۱۴۱	ری ۹۷-۱۰۲
سلطان الممالک ۰۸	حرف ژ
سعد ۸۲-۲۰۲-۱۹۵	ژوستین ۳۴-۳۵
سیسیل ۱۰۵-۲۰۸-۲۱۴	ژولین ۳۴
سراة ۸۱	حرف ز
سیره حلبیه ۴۹-۱۸۷	
حرف ش	زبیر ۱۹۰-۵۴-۷۶-۷۸-۸۱-۸۲-۸۴-۲۹
شاطبه ۲۶۱	زمزم ۳۰
شام ۳۹-۲۰۵-۹۷-۲۰۹-۱۷۵-۵۶-۵۱	زمعشری ۲
۲۴۴-۲۴۱-۳۳-۶۳-۱۱۱-۳۶-۲۰۸	زهراء ۹۲
۱۰۲-۴۸-۶۷-۶۰-۶۴-۷۳-۱۹-۶۵	زیاد ۲۵۲-۲۶۲-۸۴
۲۰۲-۱۴۸-۱۴۵-۱۳-۱۴۲-۱۴۱	زیارة الله ۲۰۴
۲۵۸-۷۱-۱۸۳-۱۹۹-۲۲۲	حرف س
شبلی ۲۲۱	سام ۱۰
شداد ۱۲	سامراء ۱۶۴-۱۳۰
شرفیه ۹۸۶	سقاخ ۲۵۴-۹۸-۹۲-۹۷
شارلمان ۱۰۳	سبته ۱۹۱
شارل مارتل ۱۰۳	سجلیانس ۱۹۱
شریع ۱۴۹-۲۴۳	سرقده ۱۹۱
شمس الدین ۲۶۴	سلیم ۱۲۰-۱۱۹-۱۹۳-۳۰-۱۹-۱۲۱
شیزر ۲۵۹	سلمان ۴۵-۱۸۶-۱۸۷-۲۵۲
شیروان ۱۴۷	سترابون ۱۳
شیرویه ۳۸	سینا ۱۴
	سنجر ۱۵۸